

الغزاة دانشگاه

محمود فتوحی رودمعبنی

دانشگاه فردوسی مشهد

بهار ۱۳۹۴

فهرست

- ۱) اندر زوالِ نسلِ قلم در دانشگاه..... ۴
- ۲) نوشتن زیر درجه‌ی صفر نگارش..... ۶
- ۳) دانش‌مندان فاقد آگاهی..... ۱۰
- ۴) تورم علمی..... ۱۳
- ۵) نقل علم یا نقد علم..... ۱۵
- ۶) شبه‌علم و شبه‌پژوهش..... ۱۷
- ۷) گفتمان‌های علمی در زندان دیوان‌سالاری علم..... ۲۱
- ۸) ما مُستعمره‌های علمیِ امپراطوری زبانِ آنگلو امریکی هستیم..... ۲۴

اعترافات دانشگاهی ۳

به نام خداوند جان و خرد

اعترافات دانشگاهی مجموعه‌ی هشت یادداشت است که نسبت به وضعیت پژوهش دانشگاه‌های ایران در سالهای اخیر، بویژه در علوم انسانی با رویکردی انتقادی می‌نگرد. از افول رتوریک نگارش فارسی استادان دانشگاه و زوال سبکهای مؤثر و دارای تشخیص می‌گویند و از فقد آگاهی انتقادی و رواج شبه علم به جای علم اصیل.

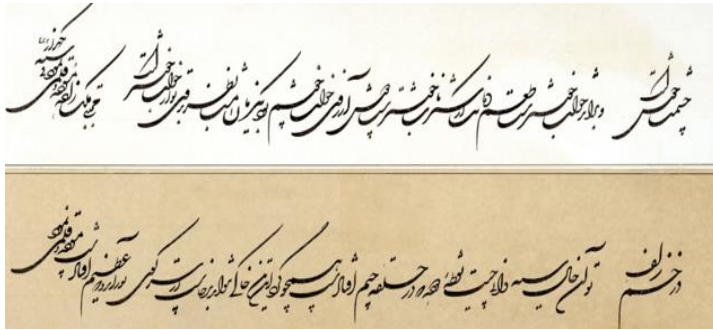
این یادداشت‌ها را نخست در وبلاگ شخصی‌ام کاروند پارسی منتشر کردم که با اقبال خوانندگان مواجه شد. چند یادداشت نیز در تارگاه دانشگاه فردوسی مشهد منتشر شد. و برخی از آنها نیز در صفحات مختلف در اینترنت منتشر شد. امید که این سان در نقد خویش، نوشتن در میان دانشگاهیان ما رواج یابد. نگرش انتقادی به خویش، مقدمه حرکت ما در مسیر تفکر انتقادی است.

ایدون باد

محمود فتوحی رودمجنی

دانشگاه فردوسی مشهد

مهر ۱۳۹۴



(۱) اندر زوال نسل قلم در دانشگاه

از دیرباز در ذهن ما ایرانیان، استادی دانشگاه، یک پایگان اجتماعی آراسته به حشمت و حکمت بوده است. هنوز در گوشه و کنار جامعه، رتبه‌ی استادی، یادآور شخصیتی است فرزانه، اندیشمند، صاحب نظر، صاحب سبک، با منش دانش‌مندانه و مَشیِ حکیمانه. حشمت و اقتدار دانشگاهیان - چه در درون گفتمان تخصصی و چه در قلمروهای اجتماعی - حاصل اقتدار ایشان در گفت‌آوری و نوشت‌آوری است، یعنی در قدرت سخن.

از آثار قلم استاد صاحب نظر، صدای یک ذهن ژرف‌اندیش شنیده می‌شود. این صدا که آن را «صدای مؤلف» گویند پژواکِ نگرش و دیدگاه صاحب قلم است، طرز نگاه او به واقعیت است، اثر انگشتِ اندیشه‌ی استاد است و «دی ان ای» فکری وی. آن فردیت سبکی که در قلم اُستاد به جلوه می‌آید مُمیزِ محقق است از مُقلّد.

این روزها بیهشینه‌ی سخنان دانشگاهی از صدای مؤثر و سبک حکیمانه تهی است. قلم‌های ما رنگ باخته‌اند و کلام ما به خنثایی و بی‌نشانی دچار آمده است. زبان علم در گفتمان دانشگاهی روز به روز تهی‌دست‌تر شده است؛

اعترافات دانشگاهی ۵

واژه‌ها، جمله‌ها و متن‌ها، رسانگی و تأثیر لازم را ندارند. محقق، سوار بر مرکب زبان نیست، بلکه در میدان سخن پیاده است و قلمش پای‌بسته‌ی نار سایی زبان و فقر واژگان. دروغا ما که همچنان سرمست از آنیم که آمار نوشته‌جاتمان بسیار است و مجله‌ها و همایش‌ها مان بی‌شمار.

کمیت‌های تخصصی در هیأت ممیزه پرونده‌های علمی فربه‌ی را به مرتبه‌ی دانشاوری و استادی بر می‌کشند؛ پرونده‌هایی که آراسته به چهل مقاله‌ی تخصصی است! اما هر مقاله در موضوعی و با قلمی متفاوت و با چند همکار نامتجانس. قریب چهل قلم یا چهل سبک و یک‌صد نام در یک پرونده‌ی علمی سهیم‌اند. هیأت ممیزه قرار است کرسی شامخ دانشیاری یا استادی را به صاحب چنین پرونده‌ای تفویض نماید. وجدان بیدار می‌پرسد: صاحب چنین پرونده‌ی غیر تخصصی از هم‌گسسته‌ای کدامین کرسی تازه‌ی علمی را در دانشگاه می‌گشاید یا تداوم و بقای کدامین کرسی موجود را متعهد می‌شود؟ آیا این پرونده برای صاحبش و برای دانشگاه متبوعش، مرجعیت علمی به ارمغان می‌آورد؟

اکنون آنچه به تدریج از پرده بیرون می‌افتد این است که ما نقش استادان را از تولید اندیشه و نقد افکار به ویراستاری نوشته‌های دانشجویان و همکاری در انتشار مقالات نوقل‌مان فرو کاسته‌ایم. «جنبش مقاله‌سازی» باب تولیدات «شبه علمی» را باز کرد و برای جامعه‌ی علمی ما ارمغانی جز خاموشی صدای محقق و رنگ باختن قلم مؤلف نیاورد. فرجام کار دانشگاه ما که به زودی آشکار می‌شود جز زوال و انقراض مفاهیم خاص آکادمیک مانند «کرسی علم»، «متخصص»، «مرجعیت علمی»، «نظریه پردازی» و «صاحب‌نظری» نخواهد بود.



۲) نوشتن زیر درجه‌ی صفر نگارش

نَمَطِ عالی، شنیده‌اید؟ در زبان لاتین به آن sublime گویند؛ یعنی اسلوب والای سخن، یعنی سبکِ عالی و سخنِ بَشکوه. در مقابلِ نَمَطِ عالی، سبکِ ساده یا درجه‌ی صفر گفتار است. سخنِ ساده و بی‌رنگ و فاقد برجستگی و تأثیر که در عین حال درست و بی‌نقص باشد در درجه‌ی صفر گفتار یا نوشتار قرار دارد. هر گونه برجستگی که سبب جذابیت و تأثیر سخن شود بر شکوه‌مندی و اعتلای سبک می‌افزاید و تا بدان جا می‌رود که نَمَطِ عالی شکل بگیرد. از یونان باستان، نَمَطِ عالی، مِخکِ نخبگی و عیار دانش‌مندی بوده است. سخن‌شناسان، بیان مؤثر و نَمَطِ عالی را باز نمودِ دانش و فضیلت شخص عالم می‌دانند.

ذهنِ قدرت‌مند، به پشتوانه‌ی زبان گسترده و غنی بر فضای سخن مسلط می‌شود. زبان غنی و گسترده هم به‌هنگام تفکر به ذهن روانی و سرعت می‌بخشد و هم به گاه بیان، فرایندِ انتقالِ اندیشه را آسان و اثرگذار می‌سازد. اندیشه‌ی نو، بی‌مددِ بیان فصیح و ارائه‌ی بلیغ، بسا که ناشنیده بماند. زبان غنی و کلام مقتدر است که اندیشه را به مکان‌ها و زمان‌های دیگر روانه می‌کند و

اعترافات دانشگاهی ۷

جاودانه‌اش می‌سازد. مراد از زبان غنی، داشتن خزانه‌ی واژگان گسترده، دانستن مترادفات بسیار و دانش ساخت‌واژه و اشتقاق و نحو است تا به مدد آن اندیشه چون موم در قالب زبان به جریان درآید؛ چرا که اندیشه همان است که در زبان شکل گرفته و روان شده است نه امری بیرون از زبان یا پیش و پس از آن.

بسیاری از ما دچار یک پنداره‌ی نادرستیم. می‌پنداریم که زبان مادری می‌دانیم و نیازی به پرورش زبان و ذهن خویش نداریم. به اتکای همین پندار خطاست که آموختن علمی زبان فارسی و توان‌مندسازی ذهن و زبان چندان برای ما اهمیت نیافته است. بایست بدانیم که زبان مادری، گونه‌ی گفتاری و محاوره است و زبان دانشگاهی گونه‌ی معیار یا رسمی؛ در زبان فارسی میان دو گونه‌ی محاوره و معیار فاصله بسیار است.

بگذارید میان «دانش زبانی» با «مهارت زبانی» فرق بگذاریم. یک فارسی‌گوی، ممکن است معنی ۱۰ هزار واژه را بداند اما نتواند در سخن گفتن از همه‌ی آن واژه‌ها بهره‌برد. بسا که از آن ۱۰ هزار نتواند بیش از ۲ هزار را به کار گیرد. بخش بزرگی از آن واژه‌ها در ذهن وی نیمه‌مرده است و فقط به هنگام شنیدن به خاطرش می‌آید؛ دانش زبانی نیمه‌فعال برای آن‌ها که کارشان تولید اندیشه‌ی نو است فضای ذهنی سرشار و آماده‌ای را فراهم نمی‌سازد تا اندیشه در آن به سهولت شکل بگیرد. اگر بگوییم فلان فرد «دانش زبانی» گسترده‌ای دارد اما از «مهارت‌های زبانی» نیرومندی برخوردار نیست به همین معنی است که توان دریافت و ادراک دارد اما مهارت اجرا ندارد. فرد در زبان مادری معمولاً در دو مهارت «شنیدن» و «خواندن» بسیار توان‌مندتر است از دو مهارت «گفتن» و «نوشتن». از یاد ببریم که اقتدار زبانی و فن تأثیر بر دیگران در دو مهارت گفتن و نوشتن محقق می‌شود نه در خواندن و شنفتن^{۱۱} که دو فرایند فردی و انفعالی‌اند.

بسیاری از دانشگاهیان ویراستاری متن را امری تزیینی و استحسانی می‌پندارند و چندان جدی بدان نمی‌نگرند؛ حال آن که مشکل غالب نوشته‌های ما فراتر از کاربرد نادرست زبان و ناپیراستگی متن است؛ بسیاری از نوشته‌ها فروتر از درجه‌ی صفر نگارش است. این که می‌گوییم «نوشتن زیر درجه‌ی صفر نگارش»، یعنی هنوز معنی و اندیشه در سخن مستقر نشده است؛ سخن در جویبار زبان، روان نشده و گزاره، حاوی مُراد گوینده نیست. جمله، منطبق با منطق معنایی زبان نیست؛ جمله‌های بندنوشته‌ها در کنار هم انسجام دستوری و پیوستار معنایی استواری ندارند. نو‌واژه‌هایی که برابر اصطلاحات خارجی ساخته می‌شود از نظر قواعد ساخت‌واژی زبان فارسی نارسایند و ناگویا. از همین روست که متن‌های سست ما، نیم‌خوانده و ناخوانده به بایگانی‌های تخصصی سرازیر می‌شود.

آیا نتیجه‌ی کار استادی که ویراستار و نمونه‌خوان کار دانشجویان خویش شود جز فقر زبان و سستی سبک است؟ مطالعه‌ی مستمر نویسندگانِ نو‌قلم و خام‌دست، ذهن و زبان ما را تنگ‌دست و ناتوان می‌کند. این روزها در اثر خواندن نوشته‌های نارسا، سبک‌های سست و کاربردهای نادرستِ زبان چنان برای ما طبیعی شده که حتی سردبیران، ویراستاران، نویسندگان و ارزیابان مقاله‌های دانشگاهی، خطاهای فاحش دستوری و واژگانی را درست می‌انگارند. اکنون شاهدیم که زبانی که قرار است زبان علم باشد، در انبوه خطاهای نخبگانش فرومی‌فُسرَد و پیش از آن که از سرچشمه‌اش روان شود و در مخاطبی تأثیر گذارد در خود فرو می‌پژمرد.

موج «م صرف‌گرایی در کاربردِ نظریه‌های علمی»، سبب شتاب ترجمه شده، «پنداره‌ی مترجم شدن با دیکشنری» نیز سیل ترجمه‌های ناراست و نارسا را روانه‌ی بازار علم کرده، پرورش یافتن در چنین فضایی - که سراسیمگی

دانشگاه برای تولید علم هم مزید بر آن شده - دیگر مجالی برای نمط عالی و گفتن و نبشتن به اسلوب والا نگذارده است. دیگر کسی کتاب والا نمی‌خواند. پس اگر نگارش فارسی ما امروزیان روز به روز ملال‌آورتر، دیر فهم‌تر و نارس‌تر می‌شود؛ اگر خواندن درس‌نامه‌های دانشگاهی برای دانشجویان ما دشوار می‌نماید و اگر آن‌ها از دشواری کتاب‌ها و جزوات درسی و پیچیدگی سخنرانی‌های علمی شکوه می‌کنند! اگر مراسلات و مکاتبات ما دانشگاهیان با سبک و سیاق محیط علم هم سنگ نیست و اگر اهل علم از نگارش مکتوبات رسمی متین و مؤثر قاصرند، همه و همه فرجام زبان‌مدانی ماست. برای پیش‌گیری از این بحران باید به پرورش ذهن و زبان غنی بیاندیشیم و برای آموزش روش‌های بیان مقتدر و نگارش درست و مؤثر برنامه‌ریزی ویژه کنیم. غنای واژگانی و خوگیری با سرشت زایشی ساخت‌های زبان از ملزومات مسلم الثبوت یک ذهن دانشگاهی است. این مطلوب از طریق خواندن مستمر شاهکارها و مهارت شناخت سازه‌های زبانی و تمرین سبک بر اساس نوشته‌های عالی حاصل می‌آید.



۳) دانش‌مندان فاقد آگاهی

سخن را با این پرسش آغاز می‌کنم: به نظر شما آیا آگاهی و دانش مترادفند؟ من آگاهی را از «دانش»^۱ جدا می‌دانم. «آگاهی»^۲ یا شعور، برآیندی از مواجهه‌ی آدمی است با زیستگاه فرهنگی، اجتماعی، تاریخی و جغرافیایی‌اش. این زیستگاه را «بوم‌زیست فرهنگی» می‌نامم. بوم‌زیست فرهنگی، تنها فضای فیزیکی و مادی پیرامون ما نیست بلکه یک شبکه‌ی در هم‌بافته از اقتصاد، و سیاست، دین، فرهنگ و هنر است که هر کدام خود تاریخ ویژه‌ای دارد. بوم‌زیست فرهنگی در لحظه نیست بلکه یک امر تداومی و تراکمی است که از گذشته‌های دور و دراز، اکنون ما را در خود تنیده است. گذشته‌های انسانی چنان زنده و مؤثرند که هم درک کنونی ما را برمی‌سازند و هم اکنون ما را در یک لحظه‌ی تاریخی با گذشته و آینده پیوند می‌دهند.

^۱. knowledge

^۲. conscious

آگاهی آن‌گاه پدیدار می‌شود که از برج دانش خویش به بوم زیست فرهنگی خود بنگریم. دانش‌مند یک رشته‌ی علمی، زمانی به آگاهی می‌رسد که با عینک تخصصی خویش به بوم‌زیستش بنگرد. بنابر این، آگاهی یعنی دریافت و بینشی که یک ذهن متخصص از نگاه به بوم‌زیست خود دارد. این بینش^۳ با حساسیت‌های عاطفی و درونی همراه است ولی دانش، مجموعه‌ی اطلاعات خُشی^۱ است. آگاهی و بینش، کنش‌های درون‌زایند اما دانش ارجاع بیرونی دارد. بینش، فاعلیت است و دانش انفعالیّت. بینش‌مندی، و رای دانش‌مندی است.

متخصص دانشگاهی اگر با بوم‌زیست و شرایط پیرامون خویش بیگانه باشد فاقد آگاهی است. پس در میان ما دانشگاهیان هم می‌توان دانشمندان بزرگی را تصور کرد که به آگاهی نرسیده‌اند. مراد از آگاهی شعور و حساسیت نسبت به فضایی است که در آن عمل می‌کنیم. دانشمند آگاه و حساس، پیوسته از نسبت دانشش با موقعیت زیستی خود می‌پرسد. رهاورد این پرسش‌گری، «دیدگاه» است و داشتن دیدگاه حاصل فلسفیدن و پرسشگری است. پرسش از نسبت دانش من با انسان، جامعه و بوم‌زیست.

هر نسل از دانایان در اثر نگاه تخصصی به زیست‌بوم خود و از رهگذر بازخوانی بوم‌زیست و شرایط آن دیدگاه خاص خویش را می‌سازد. هر ملتی نیز از رهگذر آگاهی‌اش هویت خویش و «ما»ی خود را می‌سازد. «مای ایرانی» یا «ما آمریکایی» حاصل آگاهی است و گر نه دانش و بویژه علوم تجربی، از معرفت‌های مشترک و بین‌الذهانی است که هویت انسانی را در آن نمودی نیست.

یک نظریه پرداز ایرانی، در جامعه‌شناسی، علوم تربیتی، ادبیات، زبان‌شناسی، حقوق، اقتصاد و علم سیاست آنگاه به کشف افق‌های نظری و نگرش روش‌شناختی نوین می‌رسد که دانش نو را در بررسی بوم‌زیست خویش به کار گیرد. آن‌گاه است که او به دریافت متفاوت و درک تازه می‌رسد. بسیاری از مفاهیم علوم انسانی، تبار انسانی و بوم‌زیستی دارند از امور تراکمی و تداومی‌اند و نه لحظه‌ای. تبار‌شناسی و دیرینه‌شناسی فرهنگی در هر کدام از شاخه‌های علم به متخ‌صص آن قلمرو، نگاه ژرف و صدای ویژه و بینش بلند می‌بخشد. شاید زوال نسل قلم، ناشی از انباشت دانش و فقدان حساسیت و آگاهی باشد.

در برخی پرونده‌های ارتقاء علمی، فقر نگرش تاریخی و بینش انسانی و فرهنگی مشهود است. موضوع مورد مطالعه، انگار که نه تباری دارد، نه تاریخی نه زیست‌بومی و نه پیوندی با اجتماع انسانی و انسان فرهنگی. انگار که موضوع در جزیره‌ای تهی از سکنه رخ داده است. آنچه به محقق علوم انسانی، مشی حکیمانه می‌دهد آگاهی تاریخی و تبارشناسی در موضوع تحقیق است به اضافه‌ی نگاه شبکه‌ای به مسائل انسان و جامعه. البته این ضعف محدود به علوم انسانی نیست؛ نگاه فرهنگی و اجتماعی یک ریاضیدان به تخصص خود و آگاهی او از نسبت دانشش با جامعه، وی را به صفت فرزانی و حکمت می‌آراید. متخصصی را تصور کنید که از نسبت موضوع کارش با جامعه و فرهنگ و مناسبات اجتماعی و فکری بی‌اطلاع است او دانشمندی است فاقد بینش و ناآگاه. سوگ‌مندانه در تکوین و تکمیل و ارزیابی پرونده‌های ارتقای علمی دانشگاهی این نگاه مفقود است.



۴) تورم علمی

انباشتگی نامتوازن علم، عالم و معلومات، از برکات جنبش شبه علمی دانشگاهی است که آن را تورم علمی باید نامید. تورم در علم اقتصاد بر افزایش سطح عمومی تولید پول، درآمدهای پولی و یا قیمت دلالت دارد. تورم به معنی روند افزایش نامتوازن قیمت‌هاست. پیش از سده‌ی نوزدهم میلادی، مفهوم دیگری از تورم وجود داشت که بر افزایش حجم اسکناس‌های غیرقابل تبدیل به طلا اطلاق می‌شد.

همین اتفاق در قلمرو علم افتاده است. افزایش ناهماهنگ و بی‌برنامه‌ی سطح عمومی علم، تولید بی‌قاعده‌ی منابع علمی و نیروی انسانی شامل، عالمان، صاحبان مدرک، مراکز علمی و منشورات علمی تورم علمی را در پی دارد. همچنان که پول در وضعیت تورم ارزش ندارد علم، نشان‌ها و مراتب علمی نیز بی‌پشتوانه می‌شود.

انباشتگی متقاضیان کنکور دکتری کار را به آنجا کشانده که آزمون ورود به دوره‌ی دکتری تست هوش باشد و هر سال در مصاحبه دکتری صدها نفر در عرض یک روز مصاحبه شوند. برای سنجش قابلیت و توانایی هر داوطلب

دوره‌ی دکتری فقط ده دقیقه وقت صرف شود. در حالی که در استانداردهای دانشگاهی دست کم ۳ تا ۶ ماه صرف سنجش دانشجو برای پذیرش می‌شود. در وضعیت تورم علمی هر گروه آموزشی صدها دانشجوی دکتری دارد و سالانه هزاران پی‌اچ‌دی وارد جامعه می‌شوند. تورم نیروی انسانی با مدارک عالی تحصیل سبب شده است بیکاری از سطوح پایین به طبقه‌ی نخبگان برسد.

با آیین نامه‌ی ارتقاء موجود که کمی‌گرا است، چند سالی دیگر دانشگاهها از اعضای هیأت علمی با مرتبه‌ی استادی‌اشباع می‌شود. آنگاه لازم خواهد بود برای حفظ ارزشهای دانشگاهی، سلسله مراتب علمی فزاینده‌تری طراحی شود مثلاً «پسا استادی» مانند پسادکتری. این اتفاق دقیقاً مانند چاپ اسکناس‌های دو هزار و بعد پنج و ده هزار تومانی و چک پولهای پنجاه و صد هزار تومانی است که گام به گام با تورم بزرگتر می‌شوند و ارزش پول کم‌تر.

انباشتگی و تورم مقاله، کتاب، پایان‌نامه در مخازن کتابخانه و پایگاههای اطلاعات علمی کشور خود معضلی دیگر به بار می‌آورد. تولید کمی علم مانند تولید پول بی‌پشتوانه اعتبار علم و مراکز علمی را از بین می‌برد. از میان صدها مقاله و کتاب که در یک موضوع منتشر شده به دشواری می‌توان یک منبع کیفی یافت. انباشتگی منابع بی‌کیفیت علمی، به «آلودگی محیط علم» می‌انجامد. انباشت منابع نامعتبر و رونویسی‌های خام‌دستانه فضا را برای نفس کشیدن تنگ می‌کند. یک محقق جدی برای نوشتن پیشینه‌ی تحقیق یا مقاله‌ی مروری، باید ساعت‌ها وقت صرف کند، نوشتجات بی‌کیفیت را بخواند، رونویسیها و سرقتها را از منابع اصیل باز شناسد و راه خود را از میان انبوهی کارهای بی‌مبنا پیدا کند. اگر در حین مرور انبوهه‌ی شبه علمی، ذهنش از مسئله منحرف نگردد و ضمیرش آلوده‌ی کارهای بی‌کیفیت نشود، دست کم کثرت منابع و فضای متورم و نفسگیر موضوع او را از نفس خواهد انداخت.



۵) نقل علم یا نقد علم

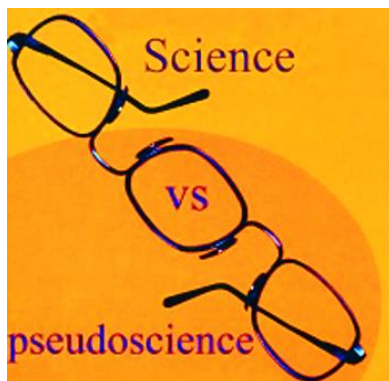
قرنی که بر ما می‌گذرد قرن پیدایی نظریه‌ی انتقادی است. نظریه‌ی انتقادی در برابر نظریه‌ی سنتی که برنامه‌اش تنها فهم و توضیح جهان واقع است پدیدار شد. هدف نظریه‌ی انتقادی نه فهم و تبیین جهان واقع بلکه سنجش و تغییر آن است و می‌کوشد تا جهان اجتماعی انسان را به مثابه امری تغییرپذیر در نظر بگیرد. از این رو ست که نظریه‌ی سنتی با توصیف و توضیح امور واقع چیزی جز «دانش انباشته» به ارمان نمی‌آورد. نظریه‌ی انتقادی می‌پرسد «واقعیت ناب چیست؟» آیا هر آنچه در قلمرو علم اتفاق می‌افتد واقعیت ناب است؟ آیا افزایش دانش از هر لون ما را به سعادت می‌رساند؟ آیا ممکن نیست دانش انباشته‌ای که ما از توصیف و توضیح جهان خویش فراهم کرده ایم بالاخره عقلانیت ما را به بردگی بگیرد؟

دانشگاه ما سرمست تولید علم و انباشت دانش است. در این مسیر رقابت‌های سهمگین به راه افتاده است. دست به دست شدن دانش و نقل و انتقال آن از این زبان به آن زبان و از آن کتاب به این کتاب رسم رایج ما شده است. فرایند انتقال و دست به دست کردن دانش، جای فرهنگ انتقاد را گرفته است. ترجمه

و تألیف رایج در گفتمان دانشگاهی مبتنی بر نقل و استناد است. ناقلان علم و مترجمان، کاروان سالاران علم شده‌اند.

ما برای استنادسازی و نقل قولهای معتبر، بیش از خلاقیت ارزش قائلیم. اتوریته‌ی منبع، رکن اصلی بلاغت تحقیق ماست. در حالی که مقالات پر از نقل قول و ارجاع و دارای فهرست کتابشناسی بلند در صدر می‌نشینند نظریه‌های تازه و دیدگاههای خلاقه‌ی شخصی پسرانده می‌شوند و به سختی در رسانه‌های دانشگاهی جایی برای انتشار پیدا می‌کنند. تکیه‌ی مدام بر رفرنس‌نویسی و ارجاع به منابع اصیل، وجه مسلط و روش غالب پژوهش دانشگاهی ما شده است. اعتبار نوشتار دانشگاهی به کثرت نقل قولهاست. بسا که بسیاری نقل قول، نظرگاه محقق را به حاشیه می‌راند و دیدگاهش را به سایه می‌برد. در بسیاری مقاله‌های علمی هیچ سخنی از خود صاحب مقاله نمی‌توان یافت. این وضعیت را باید فرایند انتقالی دانش نامید نه فرهنگ انتقادی. نگرش انتقادی در سیطره‌ی فرهنگ نقل متوقف می‌شود. ارزش انتقال بیش از ارزش انتقاد است. و پژوهشگر دانشگاهی در این شرایط نقاد و ارزیاب دانش ناب نیست بلکه ناقل و حامل دانش است. انگاه که حمل و نقل دانش ارزش ناب باشد شعار «تولید دانش» خیال پختن است و حتی اگر تولید دانش تحقق یابد هنوز راهی دراز تا بازشناخت دانش ناب در پیش خواهیم داشت. تولید دانش بدون سنجش و ارزیابی آن ممکن است ما را در شرایطی قرار دهد که در هزارتوی انباشته از دانش سردرگم شویم. آنگاه نظریه‌ی انتقادی ما را از شرایطی که خود ساخته‌ایم و ممکن است به بردگی آن درآیم می‌رهاند.

در حالی که فرهنگهای پیشرو نگرش انتقادی را توسعه می‌دهند و با توسل به این نگرش وضعیت خود را هر لحظه مورد بازنگری قرار می‌دهند اما فرهنگ حاکم بر دانشگاه ما همچنان فرهنگ نقل و انباشت دانش است.



۶) شبه علم و شبه پژوهش

در فلسفه ی علم، «شبه علم»^۴ به آزمایش‌ها، نظریه‌ها، و یا باورهایی گفته می‌شود که ادعای «علم بودن» دارند ولی با روش‌های علمی به اثبات نرسیده‌اند. فرضیات انرژی درمانی، طالع‌بینی و بشقاب پرنده از این نوع هستند. روبرت پارک برای شبه علم مشخصات هفت‌گانه‌ای تعریف کرده است.^۵ اما مراد من از شبه علم در این نوشتار، جریان تولید علم در دانشگاه‌های ما و بویژه در علوم انسانی است که تشبه به علم می‌جوید اما علمی بودنش مظنون و مشکوک است.

«شبه علم» در کار ما نوشته‌هایی است که از نظر شکل و ساختار، بسیاری از ویژگی‌های ساختاری پژوهش علمی را دارد اما مدعیات آن را نه می‌توان اثبات

۴. pseudoscience: علم دروغین ; voodoo science: علم افسون ; bogus science: علم ساختگی

۵. Park, R. L. (2003, January 31). "The seven warning signs of bogus science". Chronicle of Higher Education, 49(21), B 20. Parker, K. (2009, October 4).

کرد و نه رد. در این شبه‌پژوهش‌ها آنچه برای ساخت ظاهری و شکل یک تحقیق علمی ضروری است دیده می‌شود؛ مثلاً ساختمان فیزیکی مقاله یا پایان‌نامه استاندارد است، زبان مشحون از ویژه‌واژگان تخصصی است، نام یک نظریه بر تارک مقاله می‌درخشد، استفاده از روش‌های آماری و کمی، نظام ارجاع و استناد سازی هم از عناصر ساختاری مقالات ما ست. اما در فرایند «شبه‌علم» این عناصر در حکم ترفندهایی است اقناعی تا پژوهش را اصیل وانمود کند. این عناصر به ظاهر پژوهش را مطابق با استانداردهای علمی نشان می‌دهد اما هر کدام مغلطه‌ای است برای پوشاندن تهی‌دستی پژوهش. برخی از مغلطه‌هایی که این روزها در شبه‌پژوهش‌های علوم انسانی ما مشهود است از این‌قرارند:

مغلطه‌ی ژانر: مراد از «ژانر»، شکل و قالب نوشتار است. مقاله‌ی پژوهشی، پوستر همایش، طرح پژوهشی، پایان‌نامه هر کدام یک ژانر علمی است که عناصر شکل و ساختاری ویژه‌ی خویش را دارند. جریان «شبه‌علم» شکل نوشتار را با چارچوب‌های نظام‌مند شکلی می‌آراید ساختار مقاله، شکل مجلات و موازین نمایه سازی و آمارها و شکل‌ها گرچه کاملاً مطابق شیوه‌ی رایج در مجلات علوم طبیعی است اما در محدوده‌ی مهندسی ساختار نوشتار فرو می‌ماند. آراستن شکل، نگاهها را از پیام و محتوا به جانب صورت منحرف می‌کند. ساختار و شکل ظاهری نوشتار، روش‌مند است چنان که خواننده آن را یک نوشتار علمی می‌پندارد. آراستن ژانر، خود مغلطه‌ای است برای اخفای شبه‌گزاره‌هایی که در متن نوشتار به جای محتوای اصیل و ابداعی نشسته‌اند.

مغلطه‌ی زبان علم: کثرت مُصطلحات تخصصی، ظاهر متن را چنان آراسته که گمان می‌بریم با «سخن تخصصی» رو به روییم. نوشتار سرشار از واژگان تخصصی است حال آن که زبان عمومی تحقیق، گنگ و نارسا و ترجمه‌زده

است. متن آکنده از خطاهای لغوی، دستوری و بی‌نظمی اندیشگانی است. نارسایی واژگانی و نحوی مانع روان شدن اندیشه در جمله‌ها شده است. عناصر تخصصی زبان چنان مزورانه و ترفندآمیز به کار گرفته شده که گاه اهل فن را نیز می‌فریبید. اگر نیک بنگریم گزاره‌های اصلی متن، مبهم و استدلال‌ها فاسد است.

مغلطه‌ی نظریه: مقالات شبه‌پژوهشی معمولاً با معرفی یک نظریه به عنوان «چارچوب نظری تحقیق» شروع می‌شوند و مدعی‌اند که موضوع را بر اساس یک نظریه بررسی‌ده‌اند. اما در مقاله عملاً نظریه رسوب نکرده‌است. نظریه با موضوع هم‌سو و هماهنگ نیست. یک خوانش سطحی، مکانیکی و مدرسی از نظریه صورت می‌گیرد و مغلطه‌ی آشکار آنجا روی می‌نماید که نویسنده وانمود می‌کند واقعیات انسانی و اجتماعی را بر اساس نظریه‌ها و رویکردهای نوین تحلیل کرده است. در این روش، نتایج حاصله از دهها مقاله معمولاً یک چیز است. گاه دهها مقاله بر اساس یک نگره نوشته می‌شود که موضوع متغیر است اما نتایج واحد.

مغلطه‌ی آماری: این مغالطه که در قلمروهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بسیار رایج است و از شیوه‌های متداول تبلیغاتی است در مقالات پژوهشی هم رسوخ کرده است. برخی پژوهش‌های علوم انسانی بطور افراطی به روش‌های کمی و دقایق آماری و ارقام و اعداد متکی هستند حال آن که اعتبار اولیه داده‌ها و اطمینان از شیوه‌ی استحصال آنها مشکوک است. این نوعی «مغلطه‌ی روش» است؛ چرا که محقق از رتوریک روش در علوم پایه به طرز افراطی بهره می‌گیرد تا «وانمود کند» که تحقیقش اثباتی و عینیت‌گراست. سیل مقالات علوم انسانی با روش‌های آماری که نتایج و اندازه‌گیری‌های آنها را نه می‌توان ثابت کرد و نه رد از این نوع است. مغالطه با این روش، ناشی از

این پیش فرض است که مسائل انسانی را می‌توان با سنجه‌های علوم دقیقه اندازه‌گیری کرد. از این رو با ترفندهای آماری سعی می‌کنند که پیام نه چندان تازه و حتی برداشت‌های عام و غیرعلمی را به اعداد ریاضی مستظهر گردانند.

مغلطه‌ی ارجاع: با کثرت ارجاعات و انبوهی منابع پژوهش چنین وانمود می‌کنند که محقق بر منابع موضوع اشراف دارد. این ترفند با هدف اسیل‌نمایی تحقیق و اعتبار بخشی به آن صورت می‌گیرد. اتکای به مرجعیت منابع بدون داشتن دیدگاه و نظر تازه، نوعی دانانمایی و دانشمندنمایی به شمار می‌رود. حال آن که بسیاری نقل‌ها و ارجاع به سخن دیگران، دیدگاه شخصی محقق را به حاشیه می‌رانند.

این ترفندها از نوع مغالطه‌های ساختاری در منطق است. درستی یک استدلال قیاسی مقدماً به شکل و ساختار آن بستگی دارد. وقتی ساختمان مقاله را مقیاس یک پژوهش درست بدانیم دچار مغالطه ساختاری شده‌ایم. این مغالطه‌ها در نگاه اول بر اهل تخصص آشکار می‌شود. شناسای موضوع با نگاهی به محتوای کیفی پژوهش ترفندها را درمی‌یابد.

اموری از قبیل «ژانر، نظریه، زبان علم، آمار و ارجاع» همه از سازه‌هایی اصلی گفتمان علمی‌اند اما در جنبش تولید علم دانشگاهی ما به شگردهای اساسی برای تزریق و تمویه و آبکاری پژوهش‌های بی‌مایه و نوشته‌های خام‌دستانه و مبتدیانه بدل شده‌اند. لازم است به استاندهای علمی تکیه کنیم تا با آن گزاره‌ی علمی از گزاره‌ی «شبه علمی» و رفتار علمی را از رفتار شبه علمی کاملاً بازشناسیم. در حال حاضر آنچه در نهضت کمی‌گرایی تولید علم به رخ کشید می‌شود شبه علم است نه علم.



۷) گفتمان‌های علمی در زندان دیوان‌سالاری علم

باید اعتراف کنیم که دانشگاه ما رویکردهای دیوان‌سالارانه به علم بسی نیرومندتر از گفتمان‌های علمی است. برای ایضاح مطلب بایسته است دو مفهوم «سازمان علمی» و «گفتمان علمی»^۶ را از هم جدا کنیم.

مراد از سازمان علمی، رویکرد سازمانی به علم است. این رویکرد دانشگاه را چونان سازمانی می‌انگارد که هدف آن تعیین سلسله مراتب علم و تدرّج تکنوکراتیک دانش است. در این نگرش سلسله مراتب و ارزش‌های سازمانی را تشکیلات، قواعد و تکنوکراسی سازمانی تعیین می‌کند. علمی که سازمان، تعیین‌کننده‌ی آن است سنجه‌هایش را از او صاف عرضی علم و عالم و معلوم می‌گیرد تا بر اساس آنها مراتب، مدارج، نشان‌ها، و ممیزه‌هایی برای تشکیلات سازمانی بسازد و با آن علم و عالم و معلوم را رده‌بندی و رتبه‌گذاری کند؛ به تبع این نگاه، سازمان ناگزیر است برای صورت و کمیت، اهمیت بیشتری قائل

^۶ می‌توان از اصطلاحات «اجتماع علمی» و «نهاد علم» هم استفاده کرد که در برابر علم سازمانی یا سازمانی علمی قرار

می‌گیرد. در علم سازمانی علم تعلقی به سازمان دارد.

شود تا کیفیت. کیفیات حقایق علمی در این رویکرد هدف غایی نیست. سازمان علمی، قدرت خود را از ساختار تشکیلاتی و مدیریتی می‌گیرد.

در سوبیه‌ی مقابل «گفتمان علمی»، هویت خود را از سرشت علم می‌سازد و با کیفیات حقایق علم پیوند دارد. گفتمان حاصل اجتماع علمی برای کشف، تبیین و بسط حقایق است. بنا بر این سنجهی آن، ارزش‌های درونی علم است که عبارت است از کشف، ابداع، اصالت، خردمداری، ایتنای بر خرد جمعی، اقناع‌گری و مانند آن. هر یک از این اوصاف علم، از غایات عقل و خرد هستند و خود غایت ذاتی و آرمان ذهن آدمی هستند. پس ارزش‌های گفتمان علمی درون‌زاست. گفتمان علمی یا اجتماع علمی، اقتدار و مرجعیت خود از ارزش‌های ذاتی علم می‌گیرد

علم ذاتاً متکی بر گفتمان علمی یا اجتماع علمی است و سازمان علمی متکی بر علم. سازمانی‌شدن علم بسا که مُخلّ اجتماع علمی باشد. اکنون در دانشگاه‌های ما گفتمان علمی و اجتماع اهل علم به ندرت شکل می‌گیرد اما در عوض سازمان علمی بیش از اندازه فربه و قدرتمند شده است. سازمان علمی اصولاً صورت گرا، کمیت‌محور، قاعده‌تراش و محافظه‌کار است اما گفتمان علم محتواگرا، کیفیت‌محور و خلاق است و از تجربه‌ی امر نوین پروایی ندارد.

علم به مثابه یک نهاد / گفتمان، دارای نظام ارزشی ویژه و ذاتی است. ارزش‌های گفتمان علمی فارغ از ارزش‌های سازمانی علم است. بی‌غرضی، رایگان‌بخشی، نگرش نقادانه و واسنجی پیوسته، جهان‌روایی^۷، مشارکت‌گرایی^۸

^۷. universalism

^۸. Communism

و شک سازمان‌یافته، از ارزش‌های ذاتی کنش‌های علمی است. صفت علم همه مبتنی بر دانایی و کاوش‌گری و آفرینش است و این خصایل را انگیزه‌های جز فیضان و خودشکوفایی نیست.

سازمانی علمی و دیوان سالاری علمی، عالم را چونان کارگر می‌بیند و خود را کارفرما. ارزش‌هایش را بر نظام پاداش‌دهی بنا می‌کند. نگاه بوروکراتیک و سازمانی به علم مبتنی بر سود انگاری و سوداگری است؛ علم و عالم را با راتبه و مقرری رده‌بندی می‌کند. حال آن که عالم واقعی از صفت علم و کشف و شهود سر مست است و از تجربه‌های ذهنی و اندریافته‌های درونی لذت می‌برد. او با هر کشفی شاهد مطلوب را در آغوش می‌گیرد.

تفکیک گفتمان علمی از سازمان علمی، بسیار راه‌گشاست. حالا می‌توانیم پرونده‌ی علمی شخصی و سازمان علمی خود را بسنجیم. حالا جای این پرسش است که

پذیرش دانشجوی دکتری، امتحان جامع، رساله‌ی دکتری، مقاله، کتاب، برنامه‌ی آموزشی، گروه آموزشی ما، مجله‌ی تخصصی، همایش علمی، انجمن علمی و حتی استخدام و ارتقاء ما به دانشیاری و استادی، چقدر بر اساس ارزش‌های درون‌زای گفتمان علم سازمان یافته و چقدر تابع ارزش‌های تشکیلاتی و علم سازمانی و قواعد بروکراتیک مدرسی است؟ پژوهش‌های ما چقدر در خدمت سازمان علمی و به دستور سازمان متبوع است و چقدر به گفتمان علمی (دانش تخصصی) خدمت می‌کند؟

در نظام دانشگاهی هر یک از اینها ارزش و مقام خود را دارد و باید مراقب بود که قلمرو پژوهش که بنایش بر نوآوری و نوجویی است گرفتار قواعد دست و پاگیر بروکراتیک و سازمانی نشود.



۸) ما مُستعمره‌های علمی امپراطوری زبان آنگلو امریکی هستیم.

باید به زبان انگلیسی و فقط انگلیسی نوشت تا به درجات اعلاّی علمی رسید. این روزها این "دربایست" برای تعامل با جهان علم و علم جهانی انکارناپذیر است. حتمیّت ناگزیر پیش روی ما نهاده شده است.

در پایگاه‌های علمی ISI, Scopus و نمایه‌سازهای Q1, Q2, Q3 عمدتاً فرآورده‌های علمی به زبان انگلیسی اعتبار و شاخص تأثیر می‌گیرند. اگر به زبان چینی که پرگویش‌ورترین زبان جهان است مقاله بنویسیم و یا به فرانسوی که به شیوایی و ادبیت شهره است یا به آلمانی که قابلیت و صف‌ناپذیری برای فلسفیدن دارد و یا به زبان‌های روسی، عربی و اسپانیول بنویسیم در نمایه‌های برتر علمی نه مخاطبی خواهیم یافت و نه شاخص تأثیری؛ نه دانشگاهمان رتبه‌ای می‌گیرد و نه استادمان مرتبه‌ای.

در چنین شرایطی، «جهانی شدن» عملاً یعنی «انگلیسی شدن». جهانی شدن به معنی مزبور، در میان نخبگان دانشگاهی چنان عادی شده که نه تنها هراسی از زوال زبان‌های ملی و مادری ندارند بلکه برخی بر این باورند که زبان بومی مانع رشد علمی و توسعه فرهنگی است. زیرا به گمان آن‌ها سرعت انتقال علم به دهکده‌ی جهانی، زبان واحد می‌خواهد. البته این زبان واحد با شتاب در حال فراگیر شدن است. همگان از دولت گرفته تا نخبگان و دانشگاه‌های ما مجدانه از آن زبان جهانی حمایت می‌کنند.

مطابق این روند تا چندسالی دیگر نخبگان ما ناچارند همه به زبان انگلیسی بخوانند، بیاندیشند، بگویند و بنویسند تا سخن‌شان را جهان علم بشنود و در رقابت سنگین علمی در نمایه‌های برتر جهانی به حساب آیند. در آینده‌ی نه چندان دور پیوند طبقه‌ی نخبه از بدنه‌ی جامعه و توده‌ی مردم گسسته می‌شود. در چنان شرایطی میان نخبگان و توده‌ی ملت، انقطاع زبانی، علمی و فرهنگی رخ می‌نماید. و باز می‌گردیم به شرایط اروپای تحت سیطره‌ی کلیسا در قرون وسطی. آن زمان لاتین، زبان علم بود. اهل علم به لاتین می‌اندیشیدند و می‌نوشتند. مردم عادی به زبانهای بومی خود (فرانک، انگلو ساکسونی، ژرمنی، اسپانیول، پرتغالی و رُمیایی) سخن می‌گفتند. توده را خبری از دنیای علم و دانش نبود و شکاف آگاهی میان اهل علم با مردم بسیار. بخشی از مدنیت جهان بعد از رنسانس، رهاورد کاسته شدن فاصله‌ی میان نخبگان و توده‌ی جامعه بوده است که از آن به نرخ باسوادی جامعه و مدنیت تعبیر می‌کنیم. اما گویی تلاش می‌کنیم تا بار دیگر ما به شرایط پیش از رنسانس باز گردیم.

گزاره‌های مشهوری از فیلسوفان معاصر شنیده‌ایم که می‌گویند: «زبان، خانه‌ی هستی است» یا «زبان ابزار سلطه است»، «زبان، حقایق زندگی را بر می‌سازد». حال وقتی زبان نخبگان جهان، زبان انگلو-امریکی باشد آنگاه خانه‌ی هستی

نخبگان خاور دور و نزدیک، و آفریقا و اروپا در زبان و فرهنگ آنگلو-امریکی بر ساخته می شود. اندیشه‌های نو و حقایق تازه در این زبان شکل می‌گیرد. و این زبان، «ابزار سلطه» و «سلاح مسلط» می شود که البته شده است. در آن صورت دانشگاه ما، مستعمره‌ی زبان مسلط شده است و دانش که در تعبیر میشل فوکو، منبع قدرت در تمدن جدید است تنها در درون زبان استعماری تولید می‌شود و در همان زبان نشر می‌یابد. منبع قدرت یعنی دانش در اختیار یک جامعه‌ی زبانی قرار دارد. آنگاه آن ملت که زبانش، زبان علم شده مقتدرترین و ثروتمندترین ملل است و آن جامعه‌ی زبانی با قدرت متمرکز بر علم و رسانه جهان را بیشتر زیر سلطه می‌کشد.

اکنون جهان سوم و بلکه تمام جهان در پرتو شعار علم نافع برای جهانیان با پدیده‌ی تازه‌ای به نام «استعمار زبانی» روبروست. زبان مسلط، استعمارگر است و گروه‌های تخصصی نخبگان مستعمره‌ها، زبان مسلط لشکر و آژیه‌هایش را به درون ذهن نخبگان ملل دیگر گسیل داشته است. نخبگان را به تصرف زبان مسلط در آورده و از ذهن آنها به نام پیشرفت بشر و رشد علم بهره‌کشی می‌کند. در سایه‌ی این نبرد زبانی، زبان مسلط روز به روز غنی‌تر، گسترده‌تر و فربه‌تر می‌شود زیرا از سراسر جهان کشف‌های تازه را در آن سرازیر می‌کنند؛ افق‌های جدید در آن طراحی می‌شود تا آنجا که آن زبان به یگانه ظرف دانش و اندیشه بدل شود. اما در آن سو زبان بومی مستعمره‌ها در سطح روابط ساده و اولیه‌ی اجتماعی فرو می‌ماند، محدود و محدود می‌شود و بسا که ناگزیر از زبان سلطه، به سرعت وام می‌گیرد و وام می‌گیرد تا در آن حل شود. در فرایند رقابت‌های علمی، مرگ تدریجی زبان‌های غیر انگلو-امریکی شتاب می‌گیرد تا

نهایتاً به مرگ هویت، مرگ ملیت، مرگ فرهنگ، مرگ تاریخ ملت‌ها و مرگ تمایزها و تفاوت‌ها بینجامد و دهکده‌ی جهانی به فرهنگ و زبان واحدی برسد. مجال نیست تا توفیق زبان انگلیسی را در تولید ثروت از رهگذر فروش مقالات علمی بنویسم. جالب آن که این مقالات به خود ما که گاه تولیدکننده‌ی آنیم فروخته می‌شود. زبان انگلیسی از رهگذر استعمار زبانی، امپراطوری یا امپریالیسم زبانی^۹ نوینی را شکل داده است. این امپراطوری یک گام از پروژه‌ی استخراج منابع زیر زمینی مستعمرات و روش‌های سنتی خرید نفت خام از کشورهای نفتی فراتر رفته است. دیگر نفت خام نمی‌خرد تا به مواد صنعتی بدل کند و با قیمت بالاتر به خود تولید کننده بفروشد؛ بلکه این بار علمی که با تلاش نخبگان ملل غیر انگلیسی و با سرمایه‌ی آن‌ها در کشورشان تولید شده به دوباره به ملت‌های آنها فروخته می‌شود. اکنون ما مقاله‌هایی را می‌خریم که از رتبه‌ی علمی بالاتری برخوردار می‌شوند آن مقالات را هر کس در هر جای دنیا نوشته باشد به «زبان انگلیسی» منتشر شده است و در پایگاه‌های نمایه‌سازی، شاخص تأثیر به دست آورده و داغ شده است.

اکنون این امپراطوری زبانی است که تعیین می‌کند کدام نگرش‌ها به پارادایم تبدیل شود، چه نوع علمی تولید شود، چگونه تولید شود، چگونه توزیع شود؛ به چه زبانی توزیع و منتشر شود؟ چه کسانی عالم‌ترند؟ و کدام مراجع معتبرتر؟ و در این میان، دانش‌های بومی و علوم منطقه‌ای و مسائل محلی در پایگاه‌های بین‌المللی اطلاعات علمی شأنی نمی‌یابند چرا که «مخاطب جهانی» ندارند. از

^۹ . Linguistic imperialism, or language imperialism, refers to "the transfer of a dominant language to other people

دیدگاه علم جهانی، مسائل بومی و محلی نه تنها کمکی به جهانی شدن نمی‌کنند بلکه ممکن است مانع آن نیز هستند.

خلاصه آن که شتاب دانشگاه‌های ما برای انتشار علم نافع برای جهان و غفلت از زبان بومی ما را به مستعمرهای امپراطوری زبان انگلیسی بدل ساخته است. همه کارگران تمدن پیشرو هستیم، تمدنی که پشتش فرهنگ و ارزش‌ها و ساختار اجتماعی یک جامعه‌ی زبان ایستاده است یعنی تمدن انگلوامریکی.

بگذریم از این که در رشته‌های علوم انسانی به بسیاری از پژوهش‌های ملی که کاربردی ملی دارند برای حضور در رقابت‌های علمی و عرضه به نمایه‌های برتر به زبان انگلیسی منتشر می‌شوند.

سعدی چه نیک حال ما را نظم فرموده است:

شد غلامی که آب جوی آرد آب جوی آمد و غلام ببرد.

تمام شد هشت یادداشت با نام اعترافات دانشگاهی در دانشگاه فرود سی مشهد. به تاریخ خرداد ماه ۱۳۹۴ شمسی.

Academic Confessions

Mahmood Fotoohi Rudmajani

Spring 2015

Ferdowsi University of Mashhad